Saba Scientific Journal, Volume 5, Issue 9, 2026, pp. 125-136

پژوهش نامه صبا
Biannual Journal of Saba

An Analysis of Mourning Rituals in the Shahnameh

Janali qeyam [1*]، Nassim keramat [2]

1.* Master's student of Persian Language and Literature, Open University, Al-Mustafa International University of Qom, Qom, Iran. (Corresponding Author)

2. Assistant Professor, Department of Language, Islamic Azad University of Tehran, Tehran, Iran. Nassim.karamat@yahoo.com

ARTICLE INFO

Key Words:

Shahnameh,

mourning,

ritual,

sociology,

Ferdowsi,

mythology,

ABSTRACT

Ferdowsi's Shahnameh, as one of Iran's most significant literary and cultural texts, is not merely an epic narrative of the country's mythological and heroic history; it also serves as a faithful reflection of the beliefs, rituals, and social relations of ancient Iranians. Among the myriad customs and traditions depicted in this monumental work, the practice of mourning holds a special place. Adopting a sociological approach and focusing on the analysis of symbolic and behavioral elements found in Ferdowsi's verses, this study examines and analyzes the mourning rituals portrayed in the Shahnameh. Employing a descriptive-analytical method and utilizing the specified keywords, the research investigates the descriptions of mourning found within the text. The findings of this study indicate that mourning rituals in the *Shahnameh* served multiple social functions that extended beyond a mere emotional response to death. These rituals—encompassing actions such as displays of agitation, casting dust upon one's head, tearing one's garments, rending hair and scratching the face, shearing the manes and tails of horses, reversing the saddle, smearing horses and elephants with indigo, and setting fire to pavilions and trees—served primarily as a means to express social solidarity and demonstrate the magnitude of the loss. Overall, the mourning rituals depicted in the *Shahnameh* reflect the ancient Iranian worldview regarding death. Beyond their emotional and ceremonial aspects, these rituals played significant roles in reinforcing social structures, displaying individual status, and facilitating psychological processes at both the individual and collective levels. An analysis of these rituals opens a new window into a deeper understanding of the culture, beliefs, and social relations of ancient Iran.

***Corresponding Author:**
Email: *janaliqeyam18@gmail.com*

Article Address Published on the Journal Site:
https://saba.journals.miu.ac.ir/article_12623.html

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF AUTHORS	NATIONʿALĪTY OF AUTHOR
10	2	(Iran)

نشریه علمی صبا، دوره ۵، شماره ۹، سال ۱۴۰۵، صفحات ۱۲۵ تا ۱۳۶

پژوهش‌نامه صبا
Biannual Journal of Saba

واکاوی و تحلیل آیین سوگواری در شاهنامه

جان علی قیام [۱*]، نسیم کرامت [۲]

۱.* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه مجازی، جامعه المصطفی العالمیه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

۲. استادیار گروه زبان دانشگاه آزاد اسلامی تهران، تهران، ایران. Nassim.karamat@yahoo.com

اطلاعات مقاله

کلمات کلیدی:

شاهنامه،

سوگواری،

آیین،

جامعه‌شناسی،

فردوسی،

اسطوره‌شناسی،

چکیده

شاهنامه فردوسی، به‌عنوان یکی از گران‌سنگ‌ترین متون ادبی و فرهنگی ایران، نه‌تنها روایتی حماسی از تاریخ اساطیری و پهلوانی ایران است، بلکه آیینه تمام‌نمای باورها، آیین‌ها و مناسبات اجتماعیِ ایرانیان باستان نیز به شمار می‌رود. در میان انبوه آیین‌ها و رسوم بازتاب‌یافته در این اثر سترگ، «سوگواری» جایگاهی ویژه دارد. این پژوهش با رویکردی جامعه‌شناختی و با تکیه بر تحلیل عناصر نمادین و رفتاری بازتاب‌یافته در اشعار فردوسی، به بررسی و تحلیل آیین‌های سوگواری در شاهنامه می‌پردازد. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از کلیدواژه‌های ارائه شده، به بررسی توصیفات مربوط به عزاداری در شاهنامه پرداخته است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که آیین‌های سوگواری در شاهنامه، فراتر از یک واکنش صرفاً عاطفی به مرگ، دارایِ کارکردهایِ اجتماعیِ چندگانه‌ای بوده‌اند. این آیین‌ها که شاملِ رفتارهایی چون «بی‌قراری»، «خاک بر سر ریختن»، «گریبان چاک زدن»، «کندن موی و روی»، «بریدن یال و دم اسب»، «وارونه نهادنِ زین»، «نیل بر اسب و پیل کشیدن»، «به آتش کشیدنِ سراپرده و درختان» و... می‌شدند، در وهلهٔ اول، ابزاری برای ابراز همبستگی اجتماعی و نمایش عظمت فقدان از دست‌رفتگان بودند. در مجموع، آیین‌های سوگواری در شاهنامه، بازتابی از جهان‌بینی ایرانیان باستان در مواجهه با پدیدهٔ مرگ است. این آیین‌ها، علاوه بر جنبه‌های عاطفی و آیینی، کارکردهای مهمی در حوزهٔ تثبیت ساختارهای اجتماعی، نمایش منزلت افراد، و تسهیل فرایندهای روانی فردی و جمعی داشته‌اند. تحلیل این آیین‌ها، دریچه‌ای نو به سوی درک عمیق‌تر فرهنگ، باورها و مناسبات اجتماعی دوران کهن ایران می‌گشاید.

* نویسنده مسئول

Email: janaliqeyam18@gmail.com

نشانی مقاله در وب سایت:

https://saba.journals.miu.ac.ir/article_12623.html

تعداد منابع	تعداد نویسندگان	ملیت نویسنده
۱۰	۲	(ایران)

مقدمه

مرگ، به‌عنوان یکی از قطعی‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین رویدادهای هستی، همواره در کانون توجه متون حماسی قرار داشته است. در شاهنامه‌ی فردوسی که بازتاب‌دهنده‌ی جهان‌بینی، ساختارهای سیاسی و مناسبات اجتماعی ایران باستان است، «مرگ» نه تنها یک پایانِ زیستی، بلکه یک رخداد اجتماعیِ عظیم است که نظمِ جاریِ جامعه را مختل کرده و واکنش‌هایِ رفتاریِ منحصربه‌فردی را به دنبال می‌آورد. آیین‌های سوگواری در شاهنامه، فراتر از ابزارهایِ ساده‌یِ بیانِ اندوه، نظامی نمادین و پیچیده هستند که پیوندی ناگسستنی با هویت، جایگاهِ طبقاتی و باورهای اسطوره‌ای شخصیت‌ها دارند.

فردوسی با توصیف دقیق کنش‌های سوگواران از بی‌قراری‌های فردی همچون خاک بر سر ریختن، جامه چاک زدن و گیسو بریدن تا آیین‌هایِ جمعیِ نمایشی همچون نیل بر اسب و پیل کشیدن و سوزاندنِ سراپرده‌ها و درختان تصویری چندلایه از سوگ را ترسیم می‌کند. این گزارش‌های متنی، تنها توصیفاتِ شاعرانه نیستند؛ بلکه شواهدی از یک «نظام آیین‌مند اجتماعی» هستند که در آن، فرد سوگوار با استفاده از کنش‌های بدنی و تغییر وضعیت محیطی (مانند آراستن اسب یا تخریب نمادین اموال)، سعی در بازسازی فقدان وجودی شخص متوفی در حیات اجتماعی دارد.

در واقع، تنوع این آیین‌ها نشان‌دهندهٔ آن است که جامعهٔ حماسیِ شاهنامه، مرگ قهرمانان و بزرگان را نه فقط یک فقدانِ شخصی، بلکه یک ضایعهٔ ساختاری می‌داند که باید با ابزارهای آیینی شدیدی ترمیم شود. برای نمونه، آیین‌هایی نظیر بریدن یال و دم اسب، وارونه نهادن زین، یا به آتش کشیدنِ درختان و سراپرده‌ها، فراتر از نمایش خشم و اندوه، بیانگر نوعی «تخریب نمادین» است که نشان می‌دهد با مرگِ فردِ بزرگ، نظمِ پیشینِ جهانِ او نیز باید فرو بپاشد.

این پژوهش با هدفِ واکاویِ این نظامِ آیینی، می‌کوشد تا به این پرسش پاسخ دهد که چگونه فردوسی از طریقِ ثبت جزئیات رفتارهای سوگواران، «ساختارِ اجتماعیِ عزاداری» در ایران باستان را بازنمایی کرده است. در این نوشتار، با اتخاذ رویکردی جامعه‌شناختی، سعی بر آن است تا دلالت‌های رفتاری آیین‌های سوگواری — از واکنش‌های عاطفی فردی تا آیین‌های آیینی عمومی تحلیل شده و تبیین گردد که چگونه این کنش‌ها، بستری برای نمایش قدرت، وفاداری و درک ایرانیان از ناپایداری هستی فراهم آورده‌اند.

۱. هدف و ضرورت انجام پژوهش

هدفِ بنیادینِ این پژوهش، گذار از نگاهِ صرفاً توصیفی به رفتارهای سوگوارانه در شاهنامه و رسیدن به لایه‌های تحلیلی و جامعه‌شناختی این آیین‌هاست. در این راستا، اهداف اختصاصی پژوهش عبارت‌اند از:

واکاویِ این نکته که چگونه کنش‌هایِ ظاهراً متناقض (مانند سوزاندن درختان یا تخریبِ سراپرده) در بستر متن، به‌عنوان «نشانه‌های سوگ» کارکرد می‌یابند و چگونه هر یک از این رفتارهای نمادین، شدتِ اندوه و جایگاه اجتماعی متوفی را بازنمایی می‌کنند.

تبیینِ این موضوع که سوگواری در حماسه‌ی ایران، فراتر از یک تخلیهٔ عاطفی فردی، راهکاری برای «بازسازی نظم اجتماعی» پس از فقدان یک رکن اساسی (پادشاه یا پهلوان) است.

اگرچه در مطالعاتِ شاهنامه‌پژوهی به سوگواری اشاراتی شده است، اما کمتر پژوهشی با رویکردِ متمرکز و نظام‌مند به بررسی «آیین‌هایِ نمادینِ سوگ» و کارکردِ اجتماعیِ آن پرداخته است. این پژوهش از طریقِ بررسیِ تقابلِ «تقدسِ حیاتِ نباتی» و «تخریبِ نمادین آن در مرگ»، به درک عمیق‌تری از جهان‌بینی حماسی ایرانیان در رویارویی با مرگ کمک می‌کند. شاهنامه تنها تاریخِ سیاسی نیست؛ بلکه آیین‌نامهٔ زیست فرهنگی ایرانیان است. ضرورت این مطالعه در آن است که با واکاوی رفتارهای سوگوارانه، می‌توان به لایه‌های پنهان ساختار قدرت، طبقات اجتماعی و روابط میان انسان، جاندار و طبیعت در ایران باستان دست یافت. شناخت این آیین‌ها، دریچه‌ای برای فهم چرایی تداوم برخی از این رسوم در فرهنگ عامه ایران معاصر (مانند سیاه پوشیدن یا پوشاندن آینه) نیز فراهم می‌آورد.

۲. پیشینهٔ پژوهش

گروهی از پژوهش‌ها به تبیین جایگاه «مرگ» در جهان‌بینی فردوسی پرداخته‌اند. در این آثار، مرگ غالباً به عنوانِ تقدیری محتوم، ناگزیر و بی‌بازگشت مورد بحث قرار گرفته است. با وجود غنایِ نسبیِ پژوهش‌های پیش‌گفته، خلأِ رویکردی که «آیین‌های سوگ» را نه صرفاً به‌عنوان رفتارهای پراکنده، بلکه به مثابهِ یک نظام نمادین و ساختارمند تحلیل کند، همچنان مشهود است. به‌ویژه در حوزهٔ «آیین‌های تخریب نمادین» پژوهشی منسجم که پیوند میان طبیعت، قدرت و سوگ را واکاوی کند، دیده نمی‌شود.

پژوهش حاضر، با تکیه بر دستاوردهای حوزه‌های پیشین، می‌کوشد تا با یکپارچه‌سازی این آیین‌ها، نقشی متفاوت ایفا کند و نشان دهد که چگونه سوگواری در شاهنامه، ابزاری برایِ بازسازیِ نظمِ اجتماعی و نمایش هویت جمعی در مواجهه با فقدانِ قهرمانان بوده است.

۳. بحث و بررسی

یکی از ارجمندترین منابع شناخت ما از آداب و رسوم ایرانیان کهن، کتاب ارزشمند شاهنامه است. فردوسی با مهارت خاص خود، آیین‌های سوگواری را به تصویر کشیده است. سوگواران به‌خاطر از دست رفتگان، بی‌قراری و مویه می‌کردند؛ بر خاک می‌افتادند، موی و روی خود را می‌کندند و جامه بر تن را چاک می زدند. آیین‌های دیگری نیز همچون: یال و دم اسب را بریدن، زین را وارونه بر اسب

نهادن، نیل بر اسب و پیل کشیدن، سراپرده و درختان را سوزاندن و... از آیین‌های سوگواری در شاهنامه است. نوحه و زاری سوگواران، بر از دست رفتگان در شاهنامه شنیدنی است. بیان و پرداخت شاعرانهٔ این مرثیه‌ها علاوه‌بر ارزش تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، دارای ارزش ادبی فراوانی نیز هستند.

۳-۱ . آیین تدفین در ایران باستان

در بخش‌های مختلف شاهنامه، هنگامی‌که سخن از مرگ طبیعی یا کشته شدن کسی در میدان جنگ به میان می‌آید، به‌دنبال آن آداب و رسوم مخصوص تدفین هم به چشم می‌خورد. یکی از این آداب، آیین دخمه کردن اموات است که برخی از مراکز زرتشتی نشین ایران هنوز هم به این سنّت پای‌بند هستند.

»واژهٔ دخمه که در اوستا و پهلوی دخمک گویند، به معنی «داغ‌گاه» است؛ یعنی محلی‌که مردگان را می‌سوزانند. ریشهٔ این کلمه «دگ» به معنی سوزانیدن است و کلمهٔ «داغ» از همین ماده است. آریایی‌ها، هنگامی‌که با هندوان، زندگی مشترک داشتند، مردگان خود را می‌سوزاندند.» (مرتضوی، ۱۳۶۹: ۲۵) کما این‌که هنوز هم، هندوها چنین می‌کنند و خاکستر مردگان را به آب می‌دهند. فردوسی در شاهنامه به این عادت قدیم اشاره کرده است و می‌گوید:

همی هر کسی هر سو آتش فروخت یکی خسته بست و یکی کشته سوخت

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۳: ۷۹)

سردابهٔ مردگان و تابوت را هم گاهی دخمه می‌گویند. در فرهنگ‌ها به غارها، مکان‌های تنگ و تاریک نیز دخمه گفته شده است.

دخمه، دیوار ضخیمی به شکل برج است که بر بالای صخره‌ها و کوه‌های نیمه مرتفع، از گل و خشت ساخته می‌شد و بخش داخلی آن به چهار بخش تقسیم می‌شده است: بخش ویژهٔ مردها، زن‌ها، کودکان و بخش مرکزی که چاهی است به نام استودان، به معنی استخوان‌دان که در شاهنامه از آن با عنوان ستودان نام برده شده است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۶۹)

چنین تا ستودان دارا برفت همی پوست گفتی بر او بر بکفت

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۶: ۳۶۷)

این همان چاهی است که استخوان‌های درگذشته را پس از پاك شدن از پوست و گوشت، درون آن می‌انداختند و روی آن آهک و گوگرد می‌ریختند، تا استخوان‌ها تبدیل به خاکستر شود. «مطابق آیین زرتشتی، مرده را نمی‌بایست دفن کنند یا بسوزانند، در آب هم نباید غرق کنند؛ زیرا بیم آن را داشتند که بدین وسیله سه عنصر مقدس؛ یعنی زمین، آتش و آب را آلوده سازند. اجساد را می‌بایست در بالای کوه‌ها یا بر فراز

برج‌هایی‌که بدین منظور ساخته شده بود، جای دهند. سپس استخوان‌های عریان را در ستودان می‌نهادند و در قبری که ساخته شده بود یا در صخره‌ای که کنده بودند، جای می‌دادند.» (ماسه و گروسه، ۱۳۳۹: ۱۹۰)

لازم به ذکر است، در باور زرتشتیان، مرده بسیار ناپاك است؛ بدین سبب تمام سعی‌شان بر اینست تا با مرده تماسی نداشته باشند و به آن دست نزنند، اگر کسی ناخواسته یا از روی اجبار به آن دست زد، طبق مراسمی باید پاك شود.

این آیین، مانند غسل مس میت ما مسلمانان است، با این تفاوت که «در میان زرتشتیان برای پاك شدن تنها آب کافی نیست، بلکه ادرار گاو، به‌خاطر اثر ضدعفونی‌اش یکی از مطهرات است؛ یعنی ابتدا باید مقداری از ادرار گاو با آب مخلوط شود تا بدن بدین وسیله ضدعفونی شود، سپس بدن را با آب خالص شستشو داد.» (طالشی، ۱۳۹۵: ۱۵۷) در شاهنامه نیز سنّت دین زرتشتی، یعنی دخمه کردن اجساد به چشم می‌خورد، ولی این کار با آداب و آیین خاص خود شاهنامه صورت می‌پذیرد. این امر کاملاً با شیوهٔ زرتشتیان، منطبق نیست و این نشان‌دهندهٔ این است که، تفکرات دینی و مذهبی فردوسی بر این آیین نیز تأثیر گذاشته است؛ زیرا در جای‌جای شاهنامه از تابوت ساختن و شستن سر جسد یا تمام بدن مرده با کافور سخن به میان آمده است.

۳-۱-۱ . آداب دفن مردگان

از دیگر آداب مربوط به فرد درگذشته آن بود که پیکر اموات را با مواد خوش‌بو کننده چون: مشک، کافور، گلاب و می، معطر می‌ساختند و در پارچه‌های مرغوب می‌پیچیدند. آنگاه دخمه‌ای برایش مهیا می‌کردند که با دخمه‌های معمولی –که قبلاً شرحش داده شد– تفاوت داشت؛ زیرا این یکی دخمه‌ای اختصاصی و تنها متعلق به فرد درگذشته بود. سپس آن را با سنگ‌های قیمتی و جواهرات می‌آراستند؛ تابوتی از طلا، نقره یا فلزات دیگر برایش می‌ساختند. دخمه‌ها آرام‌گاهی بود که پادشاهان، توان‌گران و بزرگان برای خود می‌ساختند و آنها را دخمه‌های شخصی نیز می‌نامیدند.

اگر شخص درگذشته، از جنگ‌جویان و دلیران میدان رزم بود، جز کارهای ذکر شده، سلاح و ابزار نبرد و لباس جنگی‌اش را آراسته در کنارش می‌نهادند. به‌عنوان مثال رستم بعد از مرگ جگرگوشه‌اش دستور می‌دهد تا او را کفن کنند :

بفرمود تا دیبه خسروان　　بگسترد بر روی پور جوان

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۲: ۱۵۲)

بپوشید بازش به دیبای زرد　　سر تنگ تابوت را سخت کرد

همی گفت اگر دخمه زرین کنم　　ز مشک سیه گرد آیین کنم

چو من رفته باشم نماند به جای وگرنه مرا خود همین است رای
یکی دخمه کردش ز سم ستور جهانی به زاری همی گشت کور

(همان: ۱۵۴)

گویا برای پوشاندن جسد، بیش‌تر از پارچه‌هایی به رنگ زرد استفاده می‌شد؛ چون در چند جای شاهنامه از این رنگ به‌عنوان رنگ کفن، نام برده شده است. به‌عنوان مثال بعد از کشته شدن پیلسم به دست رستم، او جنازه را به پیش تورانیان می‌اندازد و چنین می‌گوید:

چنین گفت کاین را به دیبای زرد بپوشید، کز گرد شد لاژورد

(همان، ج۳: ۱۲۴)

از شواهد اینگونه برمی‌آید که مشک و کافور از مواد ثابت آراستن جسد بوده است که نه‌تنها خاصیت خوش‌بوکنندگی داشتند، بلکه ماندگاری جسد را هم بیشتر می‌کردند. استفاده از دبق۳، مشک و کافور گویا گونه‌ای از مومیایی کردن بوده است؛ این گونه که از ابیات شاهنامه بر می‌آید از لعاب چسبندهٔ دبق در مومیایی مردگان بهره می‌برده‌اند. لذا «پیکر مرده را خشک می‌کردند و خوش‌بوی، سپس جامه‌های گران‌بها و ابریشمی بر او می‌پوشاندند و او را با آرایش و سان و سیمای زمان زندگی در دخمه می‌نهاده‌اند.» (کزازی، ۱۳۸۷: ۹۲)

در دفن شاه مکران توسط کی‌خسرو، می‌بینیم که کی‌خسرو به خاطر داشتن فر شاهی و ایمان به روز رستاخیز، به خود اجازه نمی‌دهد که جسد دشمنان را هم بدون آیین کفن و دفن رها کند؛ به‌خصوص، آن دشمن، شخص ارجمندی باشد:

برهنه نیاید که گردد سرش بر آن هم نشان، خسته در جوشنش
یکی دخمه سازید و مشک و گلاب چنانچون بود شاه را جای خواب
بپوشید رویش به دیبای چین که مرگ بزرگان بود همچنین

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۵: ۲۳۹)

تن دارا به دست اسکندر:

یکی دخمه کردش بر آیین او بدان سان که بد فرّهٔ دین او
بشستندش از خون به روشن گلاب چو آمدش هنگام جاوید خواب
تنش زیر کافور شد ناپدید وزان پس کسی روی دارا ندید
به دخمه درون، تخت زرین نهاد یکی بر سرش تاج مشکین نهاد
نهادش به تابوت زر اندرون بزرگان همه دیدگان پر ز خون

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۶: ۲۷۲)

۳-۱-۲ . مدت سوگ‌واری

ایام سوگ‌واری در شاهنامه با آن‌چه درگذشته مرسوم بود، متفاوت است. در داستان‌های شاهنامه این ایام از سه روز گرفته تا هفت روز، دو هفته، یک ماه، چهل روز و حتی یک سال متغیر بود؛ ولی بیش‌ترین نمونه‌ها دلالت بر این دارد که مدت سوگ‌واری هفت روز بوده است؛ شاید به پا داشتن مراسم هفتم، برای شخص درگذشته در امروز، برگرفته از همین باور دیرینه باشد. پس از این مدت، ماتم‌زدگان از عزا در می‌آیند. مدت سوگواری کاووس بر سیاوش:

به یک هفته با سوگ بود و دژم　　به هشتم بیامد ز شیپور دم

(همان، ج۳: ۱۱۵)

در سوگ کی‌کاووس:

همه جامه هاشان کبود و سیاه　　دو هفته ببودند با سوگ شاه

(همان، ج۵: ۲۵۹)

سیاش در سوگ مادر:

همی بود با سوگ مادر دژم　　همی کرد با جان شیرین ستم

همی بود یک ماه با درد و داغ　　نمی جست یک دم ز انده فراغ

(همان، ج۳: ۱۶۲)

در سوگ نرسی بهرام:

چهل روز سوگش همی داشتند　　سر گاه او خوار بگذاشتند

(همان، ج۷: ۱۷۰)

مردم سیستان در سوگ رستم:

به یک سال در سیستان سوگ بود　　همه جامه‌هاشان سیاه و کبود

(همان، ج۶: ۲۲۶)

۳-۱-۳ . حالات سوگواران

حالات سوگواران عبارت است از: روی خستن، جامه دریدن، خاك بر سر ریختن، زنّار خونین بستن، گیسو بریدن، چنگ بر صورت کشیدن، گیسو آشفتن، موی کندن، آتش به سر افکندن، زین اسبان نگون ساختن و دم و یال آنان را بریدن و... . تمام این مراسمات در هنگام عزا از سوی مصیبت‌زدگان و سوگ‌واران بروز می‌کند. در زیر برای هر کدام نمونه‌هایی ذکر می‌شود:

جامه چاك کردن و خاك بر سر پاشیدن: افراسیاب در سوگ سرخه

نگون شد سر و تاج افراسیاب همب کند موی و همی ریخت آب
خروشان به سر بر پراگند خاک همه جامهٔ خسروی چاک
(همان، ج۳: ۱۲۲)

خبر یافتن کیکاوس از مرگ سیاوش:

پراگند کاووس بر تاج خاک همه جامهٔ خسروی کرد چاک
(همان، ج۳: ۱۱۵)

گیسو بریدن و روی خراشیدن: فریدون در سوگ ایرج

همی کرد هوی و همی خست روی همی ریخت خاک و همی کند موی
(همان، ج۱: ۷۸)

در سوگ نوذر

بکندند موی و شخودند روی ز ایران برآمد یکی های و هوی
(همان، ج۲: ۳۳)

فرنگیس در سوگ سیاوش

همه بندگان موی کندند باز فرنگیس مشکین کمند دراز
برید و میان را به گیسو ببست به فندق، گل ارغوان را بخست
سر ماهرویان گسسته کمند خراشیده روی و بمانده نژند
(همان، ج۳: ۱۰۴)

آتش به سر افکندن و زنّار بستن: فریدون در سوگ ایرج

میان را به زنّار خونین ببست فکند آتش اندر سرای نشست
(همان، ج۱: ۷۸)

تهمینه در سوگ سهراب

به سر بر فکند آتش و برفروخت همه روی و موی سیاهش بسوخت
(همان، ج۲: ۱۶۴)

درآوردن زیورآلات: در بدرود کردن کیخسرو از کنیزانش

شخودند روی و بکندند موی گسستند پیرایه و رنگ و بوی
(همان، ج۵: ۲۸۳)

دم و یال اسبان را بریدن و زین آنها را نگون ساختن: در سوگ اسکندر

زدند آتش اندر سرای نشست هزار اسپ را دم بریدند پست
نهاده بر اسپان نگونسار زین تو گفتی همی خون خروشد زمین

(همان، ج۷: ۸۸)

مهم‌ترین نمونهٔ نگون ساختن زین را در ماتم اسفندیار مشاهده می‌کنیم. آن هنگام که تابوت اسفندیار را به نزد گشتاسب می‌برند. پشوتن، اسب او را پیشاپیش سپاه می‌راند؛ در حالی‌که موی دم و یال او را بریده و زین را وارونه بر آن قرار داده است؛ گرز، خود، کمان و دیگر ابزار جنگی اسفندیار را به زین آویخته است:

بریده بش و دمّ اسب سیاه پشوتن همی برد پیش سپاه
بر او بر نهاده نگونسار زین به زین اندر آویخته گرز کین

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۶: ۲۰۷)

خودکشی مصیبت زدگان: گاهی شدّت وابستگی و علاقه نسبت به شخص درگذشته، آنقدر زیاد است که تحمل مصیبت، غیرممکن می‌نماید. جریره در سوگ فرزندش، فرود، عنان از کف می‌دهد و خود را با دشنه از بین می‌برد:

بیامد به بالین فرّخ فرود بر جامهٔ او یکی دشنه بود
دو رخ را به روی پسر بر نهاد شکم بردرید از برش جان بداد

(همان، ج۴: ۴۶)

از بین بردن اموال فرد درگذشته: یکی از انگیزه‌های این کردار در میان مردمان آغازین، بیم از مردگان و بازگشت روان‌های آنان بوده است. (کزازی، ۱۳۸۲: ۶۶۶) هنگامی‌که سهراب به دست پدر کشته می‌شود، رستم همین کردار را از خود بروز می‌دهد:

به پرده سرای آتش اندر زدند همه لشکرش خاک بر سر زدند
همان خیمه از دیبه رنگ رنگ همان تخت و پرمایه زین پلنگ
بر آتش نهادند و برخاست غو همی گفت زار: ای جهاندار نو

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۲: ۱۵۳)

۳-۱-۴ . جامهٔ عزا

از مطالعات مردم‌شناسی چنین بر می‌آید که رنگ جامهٔ عزا در میان اقوام و ملل مختلف جهان متفاوت است. همان‌طور که می‌دانیم در ایران باستان و در میان زرتشتیان، پوشیدن جامهٔ سپید در هنگام عزا مرسوم و معمول بوده است. امروزه، مردم بعضی از کشورهای آسیای جنوب شرقی، در هنگام ماتم و عزا جامهٔ

سپید می‌پوشند. در شاهنامه نیز وقتی سیاوش می‌خواهد پاک‌دامنی و بی‌گناهی خویش را ثابت کند، قبول می‌کند که آزمون گذر از آتش (ور) را انجام دهد. پس برای نشان دادن پاکی و معصومیت خود و همچنین به نشانهٔ آمادگی برای پذیرش مرگ، جامهٔ سفید بر تن می‌کند و خود را بر دل آتش می‌زند :

سیاوش بیامد به پیش پدر　　یکی خود زرین نهاده به سر
هشیوار با جامههای سپید　　لبی پر ز خنده دلی پر امید
پراگنده کافور بر خویشتن　　چنانچون بود رسم و ساز کفن

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۳: ۳۰)

به‌طورکلی، «رنگ سفید در میان زرتشتیان از ارج و قرب بالایی برخوردار است. آنان از هنگام زاده شدن تا درگذشتن از رنگ سفید بهره می‌گیرند. اما در شاهنامه پوشش عزا تنها به رنگ سپید نیست، بلکه از پوشش‌های کبود، سیاه و نیل‌گون نیز برای سوگ‌واری استفاده شده است. البته، از سیاه‌پوشی در ادوار باستان شواهدی در دست است که ظاهراً در غرب و شرق ایران از دیر باز، مصیبت‌دیدگان جامهٔ کبود یا سیاه در بر می‌کردند، که نماد تیره‌روزی و نگون‌بختی است.» (واحددوست، ۱۳۷۸: ۳۴۹) شاید سیاه‌پوشی در شاهنامه از همین باور نشأت گرفته یا شاید رسم و راهی است که از فرهنگ اسلامی به شاهنامه راه یافته است:

همه جامه‌ها کرده پیروزه رنگ　　دو چشم ابر خونین و رخ یاد رنگ

(همان، ج۱: ۲۵)

تهمینه در سوگ سهراب:

بپوشید پس جامهٔ نیلگون　　همان نیلگون غرقه کرده به خون

(همان، ج۲: ۳۶۴)

در سوگ سیاوش:

چو توس و چو گودرز و گیو دلیر　　چو شاپور بهرام و فرهاد شیر
همه جامه کرده کبود و سیاه　　همه خاک بر سر به جای کلاه

(همان، ج۳: ۱۱۵)

نتیجه گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که آیین‌های سوگواری در شاهنامه، فراتر از یک واکنشِ صرفاً عاطفی به مرگ، دارایِ کارکردهایِ اجتماعیِ چندگانه‌ای بوده‌اند. این آیین‌ها که شامل رفتارهایی چون «بی‌قراری»، «مویه»، «خاک بر سر ریختن»، «گریبان چاک زدن»، «کندنِ موی و روی»، «بریدنِ یال و دمِ اسب»،

«وارونه نهادنِ زین»، «نیل بر اسب و پیل کشیدن»، «به آتش کشیدن سراپرده و درختان» و... می‌شدند، در وهلهٔ اول، ابزاری برای ابراز همبستگی اجتماعی و نمایش عظمت فقدان از دست‌رفتگان بودند. نمایش اقتدار و منزلت: برخی از این آیین‌ها، مانند سوزاندن سراپرده یا نیل بر اسب، به طور خاص بیانگر جایگاه والای متوفی و عمق تأثیر فقدان او بر جامعه و اطرافیان بود.

بازتعریف نظم اجتماعی: سوگواری جمعی، به مثابه یک «فراغت موقت» از نظم روزمره عمل می‌کرد و فرصتی برای بازنگری در ارزش‌ها و یادآوری جایگاه افراد در ساختار اجتماعی فراهم می‌آورد.

تخلیهٔ روانی و اجتماعی: رفتارهایِ بیرونی و گاه خشونت‌آمیز (مانند کندن موی و روی)، به‌عنوان راهی برای تخلیهٔ هیجانات شدید ناشی از فقدان و جلوگیری از فروپاشی روانی فرد و جامعه عمل می‌کردند.

پیوند با طبیعت: آیین‌هایی چون بریدن یال و دم اسب یا سوزاندن درختان، نشان‌دهندهٔ پیوند عمیق انسان باستان با طبیعت و حتی تسری دادن اندوه انسانی به عناصر طبیعی بوده است.

در مجموع، آیین‌های سوگواری در شاهنامه، بازتابی از جهان‌بینی ایرانیانِ باستان در مواجهه با پدیده‌ی مرگ است. این آیین‌ها، علاوه بر جنبه‌های عاطفی و آیینی، کارکردهایِ مهمی در حوزه‌یِ تثبیت ساختارهایِ اجتماعی، نمایشِ منزلتِ افراد، و تسهیل فرایندهای روانی فردی و جمعی داشته‌اند. تحلیلِ این آیین‌ها، دریچه‌ای نو به سوی درک عمیق‌تر فرهنگ، باورها و مناسبات اجتماعی دوران کهن ایران می‌گشاید.

فهرست منابع

طالشی، یدالله (۱۳۹۵)، زمینه‌های تطبیقی در حماسه‌های بزرگ جهان، تهران: ماه باران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: دائره‌المعارف بزرگ اسلامی.

کزازی، جلال‌الدین (۱۳۸۲)، نامهٔ باستان؛ ویرایش و گزارش شاهنامهٔ فردوسی، ج۹، تهران: سمت.

ـــــــــ (۱۳۸۷)، شاهنامه؛ نامهٔ فرهنگ و منش ایرانی، اسطوره متن هویّت‌ساز، تهران: علمی.

عسگری، علی و باقری، خلیل (۱۴۰۴)، «بازپژوهش رسم و آیین‌های سوگواری در شاهنامهٔ فردوسی»، شمارهٔ ۶۵، دورهٔ ۱۷.

ماسه، هانری و گروسه، ورنه (۱۳۳۹)، تاریخ تمدّن ایران، ترجمهٔ جواد محبی، تهران: بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۶۹)، فردوسی و شاهنامه، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

نیک آبادی، اعظم و باقری، زینب (۱۳۹۲)، «آیین‌های سوگواری و مرثیه خوانی در شاهنامهٔ فردوسی»، مطالعات زبان و ادبیات غنایی، سال سوم، شمارهٔ ۷، صص ۵۹-۷۶.

واحددوست، مهوش (۱۳۷۸)، نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه، تهران: صدا و سیما.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.